فهرست

[اصول/ حجیت اطمینان 2](#_Toc93236792)

[مقدمه 2](#_Toc93236793)

[تعمیم قاعده کاشفیت اطمینان شخصی از نوعی 2](#_Toc93236794)

[بحث تکمیلی 4](#_Toc93236795)

[ملاک استظهار نوعی 5](#_Toc93236796)

[جمع‌بندی 6](#_Toc93236797)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ حجیت اطمینان

# مقدمه

بحث در اصول در باب حجیت اطمینان بود که مباحث مفصلی مطرح شد و به مبحث پنجم رسیدیم که سؤال آن بود که بنابر آنچه که انتخاب شد و مختار بود اطمینان نوعی حجیت داشت و چگونه می‌توانیم از اطمینان شخصی به طرف اطمینان نوعی پرش کنیم و الا آنچه که در دست ما هست اطمینان شخصی است.

اینکه از اطمینان شخصی به اطمینان نوعی منتقل بشویم یک طفره است و یک جهش است و دلیل می‌خواهد.

این یک سؤال بود که به این سؤال جواب دادیم و گفتیم یک سیره عقلاییه و یک ارتکاز و یک قاعده جبلی و فطری وجود دارد در این که می‌شود شخص خود را آینه نوع بداند و دریافت نوع در دریافت شخص تجلی پیدا می‌کند و به نحوی کاشفیت دارد این استظهارات شخصی از آن استظهار نوع و غالب و نوع انسانها نسبت به خطاب­ها.

گفتیم که این کاشفیت و معبریتی که در اطمینان شخصی وجود دارد نسبت به اطمینان نوعی این اختصاص به باب اطمینان ندارد در ظن هم همین طور هست. می‌گوییم ظن شخصی و ظن نوعی و تفاوتی هم در احکام آن هست علی القاعده ظن شخصی راهی به آن ظن نوعی است در شک هم اینطور است اگر شک در جایی حکمی داشته باشد و شک نوعی موضوع باشد آنجا هم از شک شخصی عبور می‌کنیم و از آن منتقل می‌شویم و کشف می‌کنیم شک نوعی را.

در وهم و شک و ظن و اطمینان همینطور است بلکه در قطع هم همینطور هست یعنی کسی که قاطع به مسئله است علی القاعده قطع‌اش را قطع دیگران می‌داند و در جاهایی که سابق گفتیم أثر دارد این در احوال و کیفیات نفسانیه و علمی انسان است که این حالات علمی انسان علی قسمین است؛ شخصی و نوعی و شخصی می‌تواند کاشف و حاکی و هدایت کننده به آن امر نوعی باشد الا اینکه قرائن خاصی وجود داشته باشد و شواهد ویژه‌ای و الا اصل این است که این کاشف از آن است.

# تعمیم قاعده کاشفیت اطمینان شخصی از نوعی

ما این را می‌خواهیم این قاعده را تعمیم بدهیم این قاعده کاشفیت و حاکویت و نشان دهندگی شخصی از آن امر نوعی اختصاص به اطمینان ندارد در وهم و شک و بلکه قطع هم جریان دارد این قانون و قاعده‌ای که ریشه عقلی داشت و بعد هم تبدیل می‌شد به یک سیره عقلاییه که حجت درست می‌کرد.

این یک تعمیم بود بلکه این تعمیم پیدا می‌کند به درجه بالاتری، ارتکازات، آنجا هم همینطور است من یک ارتکازاتی دارم می‌گویم ارتکازات، ارتکازات نوعی بشری است این می‌شود مگر اینکه دلیل خاصی پیدا بشود که این ارتکاز، برای خود شخص است و ربطی به دیگران ندارد.

بلکه از این بالاتر هم می‌شود رفت و آن در حالات دیگر انسان است در کیفیات نفسانیه غیر مقوله علم هم همینطور است کسی جایی خوشحال می‌شود، ناراحت می‌شود اینها در واقع خوشحالی یا ناراحتی او نمادی است از خوشحالی و ناراحتی است که علی الاصول آدم‌ها در این شرایط قرار بگیرند خوشحال یا ناراحت می‌شوند. هیجانات و احساسات و کیفیات نفسانیه غیر از علم. آن‌ها هم اینطور است

گاهی هم ممکن است آثار شرعی هم بر آن مترتب بشود یعنی وقتی که گفته شده است ایذاء نکن، اهانت نکن، من چگونه بفهمم که او با این ناراحت می‌شود یا نه؟ می‌رسیم به آن قاعده که می‌گوید «اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِك‏»[[1]](#footnote-1) برای اینکه بفهمی دیگران چطور است ببین خودت چطوری؟ ممکن است جنبه شرعی پیدا بشود یعنی اگر خود شخص در برابر این عمل احساس اذیت شدن یا اهانت می‌کند شاید بشود گفت این ملاک شرعی است دیگران هم در این موقعیت قرار دارند.

این حرف جدیدی است که بر آن بحث‌های قبلی به صورت احتمال می‌افزاییم در حقیقت ما در مواردی که یک فعلی انجام می‌دهیم که تاثیراتی در دیگران دارد از باب اضرار، ایذاء اهانت و امثال اینها و نمی‌دانیم او هم مثل من ناراحت می‌شود یا نه؟

ممکن است بگوییم خود را بسنج همان را می‌توانی ملاک برای دیگری قرار بدهی. ملاک شرعی می‌توان قرار داد تا وقتی که خلاف آن ثابت نشده است این عمل اشکال ندارد به خاطر اینکه خودت احساس ایذاء و اهانت نمی‌کنی، او هم مثل تو. اشکال دارد برای اینکه خودت احساس ایذاء و اهانت می‌کنی او هم مثل توست. این حس تو و این هیجان و احساس شخص و احوال روحی علی القاعده امر مشترک بین انسانهاست یک شخص اگر حس ضرر و زیان یا اهانت یا ایذاء کرد علی الاصول از حیث اینکه یک فرد این جامعه است نه اینکه یک امتیاز و تافته جدا بافته است بلکه به عنوان یک فرد در این اقیانوس هست.

این تعمیم دیگری است که ممکن است داده بشود و این مبداء قواعدی است در فقه مخصوصاً فقه روابط اجتماعی که شاید ما را نزدیک بکند به آن «اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِك‏» آنجا هم گفتیم این جمله‌ای که در نهج البلاغه هست یک باری فراتر از آن جمله‌های دیگر ممکن است باشد در جمله‌های دیگر این بود که «أَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِك‏»[[2]](#footnote-2) اما «اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِك‏»شاید قاعده فراتر از آن بیان بکند شاید این که الان ما اشاره کردیم.

این هم یک تعمیم دیگری است که می‌شود برای این قاعده تصور کرد.

همه اینها تقویت کننده آن قانون عقلی، عقلایی و سیره است که می‌شود خود را آینه دیگران دانست و احوالی که در شخص پیدا می‌شود را احوال نوع و جمع قلمداد کرد و به شمار آورد و این امکان‌پذیر است بلکه سیره عقلا بر این است و از این جهت اطمینان شخصی و ظن شخصی علی الاصول اطمینان و ظن نوعی به شمار می‌آید الا أن یثبت خلافه.

شخصی فعلی ملاک کشف آن نوعی اعم فعلی و شأنی است. شخص اگر بالفعل یک اطمینان یا ظن پیدا کرد این آینه نوع است و نوع فعلی یا شأنی فرقی نمی‌کند.

اطمینان بالفعل در شخص یا ظن بالفعل، این سیره عقلاییه است که این را جای نوع می‌گذارد. اطمینان شخصی بالقوه ارزشی ندارد.

طرف مکشوف، مکتشف شأنی است غالباً من می‌فهمم که نوع هم این را می‌گوید ولی بالفعل این را نمی‌گوید اگر اطلاعات من را داشته باشد این را می‌گوید مکتشف شأنی است غالباً و فعلی نیست بحث در طرف کاشف است که این فعلی است.

بنابراین آن قاعده را گفتیم و یک تعمیم‌هایی در قاعده کاشفیت حالت شخصی از حال نوعی ولو به شکل شأنی نوع، قاعده‌ای است که هم در اطمینان جاری می‌شود و هم در سایر احوال شخص، و فراتر از این، این قاعده ممکن است در احوال روحی شخص و هیجانات و احساسات و عواطف شخص هم جاری بشود.

# بحث تکمیلی

یک مطلب دیگر در تکمیل این مباحث خوب است مورد توجه قرار بگیرد.

این کاشفیت از نوع ولو به شکل نوع شأنی این در موضوعات و مسائلی که الان مورد ابتلاء است واضح است که می‌شود از امر شخصی به نوع رسید اما در ظهورات و خطابات مواردی وجود دارد که این کاشفیت می‌خواهد یک جهش ثانوی داشته باشد یعنی از این زمان به عصر خطاب و عصر صدور نص، برود این یک مشکل مضاعفی پیدا می‌کند ما الان سخن یک فردی در این شرایط می‌شنویم و من یک استظهار شخصی از این سخن می‌کنم و نمی‌دانم دیگران هم همین را استظهار می‌کنند یا نه؟ می‌گویم استظهار شخصی من کاشف از استظهار نوع است و این کاشفیت در ارتکاز و سیره عقلا وجود دارد و لذا همان استظهارات شخصی را استظهارات نوع می‌گیرم و حجت می‌دانم حالا اطمینان ظهور و. . . هست.

اما وقتی که از نوع امروز افراد می‌خواهم فراتر بروم بگویم آدم‌ها در عصر صدور نص این استظهار را داشته اند، در این جا راه دورتر می‌شود و فاصله بیشتری پیدا می‌شود و می‌خواهیم انتقال پیدا بکنیم از استظهار اکنون و شخصی من، استظهار شخصی امروز من به استظهار نوع، در آن عصر صدور نص، این دشواری بیشتری در کار پدید می‌آورد و اینجاست که سؤال مطرح می‌شود آیا آن سیره عقلا و قاعده عقلا که گفتیم فرد عضوی از یک جامعه بزرگتر است و انفعالات و احوال او به عنوان جزء از آن کل و آینه‌ای از آن کل تلقی می‌شود این می‌تواند از نظر زمانی هم گسترش پیدا بکند؟ می‌گوید این حال شخصی او و استظهار شخصی او نشانی از و جزئی از آن استظهاری است که در عصر صدور بوده است چون استظهار در عصر صدور اهمیت دارد. این انتقال دشوارتر است و کار در این صورت و در استظهارات از نصوص با سختی بیشتری مواجه است.

آنجا که معاصرت و همزمانی باشد، همه یک حکم دارند و در یک رودخانه جریان پیدا می‌کنند چیزی که در او هست در دیگران هم هست، اما می‌خواهیم بگوییم که این در انتهای رودخانه حال مشترکی دارند آیا می‌شود گفت آن‌ها که در ابتدای رودخانه بوده‌اند و هزار سال قبل بوده‌اند آن‌ها هم همین را داشته‌اند؟

این سؤال دیگری است که در بعضی از موارد اطمینان یا استظهاراتی که اطمینان هم نیست ولی حجت است وجود دارد ولی در هر حال استظهارات بایستی ظن به خلاف یا اطمینان به خلاف آن نباشد، می‌شود گفت همین است که من اطمینان به خلاف ندارم یا ظن به خلاف ندارم و استظهار می‌کنم و در عصر صدور نص هم زراره و دیگران هم که بوده‌اند همین برداشت را داشته‌اند و همین احوال را داشته‌اند یا نه؟ این بحثی است که وجود دارد.

# ملاک استظهار نوعی

ملاک استظهار نوعی است آن وقت است که این را شنیدند چه برداشتی داشتند چه از این فهمیدند آن ملاک است آن وقت استظهار شخصی در آن زمان قاعده روشنی داشته است می‌گوید من که استظهار می‌کنم حتما زراره و محمد بن مسلم هم همین را می‌فهمند. اما وقتی زمان من با زمان صدور نص متفاوت است بخصوص اینکه این استظهارات در زبان و در قلمرو زبان و تطورات زبان و واژگان و قرائن و شرایط، قرار می‌گیرد زیاد این آن قدر دستخوش تغییر قرار می‌گیرد این زبان در طول زمان از لحاظ واژگان و لفظ و اصطلاحات از جهت دیگر قرائن ئ شواهد خیلی تغییر می‌کند قرائن متصله و منفصله و لبی و امثال اینها.

با این پدیده‌هایی که اینجا وجود دارد آیا می‌شود گفت ما می‌توانیم این استظهار خودمان را به منزله آن استظهار نوع در آن زمان قرار بدهیم.

پس یک بار است می‌خواهیم استظهار شخص را کاشف از استظهار نوع در زمان واحد بگیریم اهلا و سهلاً اما یک بار است که فراتر از این است و استظهار شخص را کاشف می‌خواهیم بگیریم از استظهار نوع، در زمانی متقدم با فاصله زیاد، این چطور می‌شود؟

پاسخی که اینجا ممکن است ارائه بشود این است که در اینجا هم سیره عقلاییه بر این وجود دارد منت‌ها مشروط به این است که آن شرایط زبانی و مسائل زبانی و قرائنی که نزدیکتر است و احتمال تأثیر در خطاب می‌دهیم اینها را توجه کند راه یک مقدار دشوارتر هست ولی مسدود نیست.

یعنی وقتی می‌خواهد بگوید حافظ را بخواند و استظهاری که الان از حافظ یا سعدی دارد یا عرب از دیوان متنبی و کذا و کذا دارد که در صدر اسلام یا قبل از اسلام بوده است آنجا می‌تواند استظهار شخصی را کاشف از استظهار نوع در آن زمان قرار بدهد منت‌ها با این تفاوت که اینجا فحص و تتبع بیشتری باید بکند.

در اینکه انسی در آن فضا پیدا بکند دیوان کامل را بخواند و دو دیوان دیگر را هم بخواند تاریخ را هم ببیند شرایط صدور نص دستش باشد -نه به شکل وسواسی – در حد متعارف وقتی زبان را میداند و متن‌ها را خوانده است و فوت و فن کار دست او هست دیگر این استظهار او، استظهار او هم هست به عبارت دیگر بشر قابلیت را دارد که «فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِم‏»[[3]](#footnote-3) گویا همراه اینها در زمان حرکت کرده‌ام و آمده‌ام. سخنان حضرت در وصیت به فرزندشان، عقلا می‌گویند سخت‌تر است اینجا هر کسی از راه برسد و بگوید این آیه را خواندم و آن را خواندم، این نمی‌شود «عُبَيْدُکَ بِفِنائِکَ»[[4]](#footnote-4) الان که فنا گفته می‌شود یعنی فنا شدن است ولی کسی که لغت را ببیند می‌فهمد فنا معنایش چیز دیگری است.

اگر فاصله زمانی پیدا شد کاشفیت استظهارات شخصی از آن ادوار متقدم نه می‌شود گفت مثل دوره معاصر وجود دارد و می‌شود روی آن کاشفیت حساب کرد و نه هم که راه مسدود است بلکه راه میانه است این کاشفیت اینجا هست، سیره عقلا هم هست ولی می‌گوید به شرط‌ها و شروطها، شرط و شروط هم آن است که در حد متعارف آن زبان و فرهنگ و ادبیات حاکم بر آن عصر و مسائلی که بوده است تاجایی که راه دارد و امکان دارد در حد عقلایی ببینید اگر اینها را دیدید، برای تو حجت است این استظهار تو استظهار آن زمان است.

به خصوص که در شرع اصلا قرار بر این بوده است. شارع این را مد نظر قرار داده است و ابواب این را باز کرده است که ما این را می‌گوییم و علینا بالقاء الاصول و علیکم بالتفصیل، و اینکه این برای همه اعصار آینده است و اختصاص به امروز ندارد و علمایی می‌آیند که ربّ حامل فقهٍ الی من هو افقه منه، کسانی می‌آیند که از روات و محدثین عصر صدور بالاتر هستند و بهتر هستند شواهدی متعدد داریم که شارع اینجا آن وسواس را کنار گذاشته است می‌گوید این را میدهیم و شما دقت بکن ولی نه، مال شما هم هست. این مزید بر مسئله است.

بنابراین می‌گوییم اولا قانون عقلایی است که احوال امروز ما می‌تواند کاشف احوال آن زمان باشد استظهار ما کاشفیت از استظهار در آن عصر متقدم دارد اما با یک شرایط و دقت‌های بیشتری. این اولاً

ثانیاً در مسئله خطابات شرعی و شارع این مسئله اوضح و أوکد است برای اینکه جایگاه و وضع این منابع و نصوص برای این بوده است که همیشه باشد و همیشه از آن استفاده بکنند.

و خیلی از آن قیود و شرایطی که شاید دخالت داشته باشد و محو شده باشد گویا خود شارع آن‌ها را الغاء کرده است. به خصوص در نص قرانی که استحکامش در این جهت هم بیشتر هست. اراده استعمال به سادگی دوره همزمان نیست یک فاصله‌ای دارد.

بشر این ظرفیت را دارد که خود را در شرایط دیگری فرض کند.

# جمع‌بندی

امروز دو نکته گفتیم یکی تعمیم قاعده کاشفیت اطمینان از اطمینان شخصی از اطمینان نوعی به احوال دیگر علمی، بلکه امکان تعدیه و تعمیم به حالاتی و انفعالاتی نفسانی غیر علم.

مطلب دوم این بود که کاشفیت استظهار شخصی از استظهار نوعی از دوره معاصر می‌تواند به ادوار دیگر و متقدم هم تعمیم و تعدیه پیدا بکند در واقع دو تعمیم و تعدیه را در این قانون کاشفیت شخص از نوع گفتیم.

و صلی الله علیه و آله و سلم

1. [نهج البلاغه، صبحي صالح، ج1، ص397، نامه 31.](http://lib.eshia.ir/12092/1/397/مِیزَاناً) [↑](#footnote-ref-1)
2. [نهج البلاغه، صبحي صالح، ج1، ص397، نامه 31.](http://lib.eshia.ir/12092/1/397/مِیزَاناً) [↑](#footnote-ref-2)
3. [نهج البلاغه، صبحي صالح، ج1، ص394، نامه 31.](http://lib.eshia.ir/12092/1/394/أَخْبَارِهِمْ) [↑](#footnote-ref-3)
4. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج46، ص76.](http://lib.eshia.ir/71860/46/76/عبيدك) [↑](#footnote-ref-4)